

مراسم بزرگداشت اولین سالگرد شهیدان مدافع حرم، جواد جهانی و حسین هریری فردا بعد از نماز جمعه در مجتمع بنی فاطمه(س) مشهد،پولوار احمدآباد) برگزار می شود. در این مراسم ابتدا ا...
دکتر مدنی سخنرانی می کندوحاج احمدواعظی وسید حجت بحر العلوم نیز به ذکر مصیبت اهل بیت (ع)می پردازند.
همزمان جهانی وهریری سال قبل در شهر حلب سوریه در یک موقعیت انفجاری به شهادت رسیدند.

یادبود

-
-
-

امروز به یادت تمام قد می ایستم



شهید حرمت دارد و نوشتن برای شهدا افتخار است هر چند دست و قلم پاک می خواهد که خود را قابل به این پاکی نمی دانم . اما دلم نمی آید برای رفیق شهیدم ننویسم...

روزهای اربعین سال قبل بود که با همسر در مراسم پیاده روی کربلا با خیل زائران همراه شدیم و در یکی از همین روزهاور درشرایطی که انتظارش را نداشتیم با پیامکی از شهادت آقا جواد جهانی

همکار دوست داشتنی ام خبردار شدم. در همان حال و هوا، اشک از چشمانم جاری شدو خاطراتی که با او داشتیم در ذهنم آمد. هر زمان که به محل کار می آمد، یا چهره‌های گشاده و خندان،

حسی از آرمش به ما می بخشد. گاهی به شوخی سر به سرش می گذاشتم و می گفتیم جوادآقا باز

که زنده بر گشتی! این بار اگر برگردی خودمان

شهید می کنیم. با خشوع و خشوع تمام و لبی خندان و همان لپچه شیرین مشهدی اش می گفت: «بابا مارو جلونمبر، ما همین عقب مقب هاچای می ریزیم واسه رزمنده ها...»

بعد از شهادتش متوجه شدیم فرمانده اطلاعات تیپ بود. بسیار صبور و آرام و باوقار بود،

هنوز فشار دست دادن های محکم و مردانه اش را بر دستنامن حس می کنم. صدای شوت هاو ضربات محکم اش به تپ در سالن فوتسال را انگار هنوز می شنوم.

همسر موقتی حال دگرگون بر ادید، علت را جوابا شد. به او گفت همکارم در سوریه شهید شده

است. همان طور که پایه پای زائران گام برمی داشتم همسر گفت نیت کن اگر همین پیاده

روی به روح آقا جواد نمایی شهدا هدیه شود.

در آخرین دیداری که با جواد داشتم، یک سسته جمعی گرفتیم. عکس را در تلفن همراهم

داشتم، باز کردم با چشمانی غبار آلود و اشک بار نگاه کردم و برایش در دل علو در جات را از

خدای منا خواستم.

اکنون یک سال از شهادت این عزیز گذشته است. یادم هست، چنان از یقین سرشار بود که در

قامتش می شد یک شهید را آتما شا کرد.

جهانی هاو هریری هاو جججی هاو... برای من رفتند، برای تور رفتند، مدافعان حرم برای تک

تن ما رفتند اما صد افسوس که قدرشان را آن طور که باید نمی دانیم.

آن ها خوب فهمیدند که میدان، میدان مذاکره نیست بلکه باید چشم در چشم و رخ در رخ با

سیاه پوشان رو در رو شد تا ریشه های آن به کشور مان سرایت نکند. فرسنگ ها دور تر از وطن

رفتند تا خونشان در غربت، آرمش ناز نایزهای ما باشد. جواد عزیز! امروز به نامت تمام قد

می ایستم و با یادت جانم را جلا می دوباره می بخشم.



باز غروب غم انگیز دیگری تکرار شد و خیمه بود و دود، آه بود و آسارت. باز این زیاده ها در غروبی دیگر فاجعه ای رقم زدند که نگشگ در کار نامه پلید شمیرانی ماند و حماسه اش برای زنبیان در خشید تا وعده «السابقون السابقون اولئک المقرَّبون» تحقق یابد؛ آری دوباره حسینی دیگر که مادرش او را محمود نامید، حماسه آفریده است... آری، شهید حجت الاسلام محمود تقی پور نیز به عنوان بیست و نهمین شهید روحانی جهادگر مدافع حرم برگشید و امروز با چشمان نافذ بهشتی اش جهادگران را نظاره می کند که باید مر اقب بود تا مبادا ملت ها سرمنده نگاهش شوند ...

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی حوزه علمیه خراسان، پیکر مطهر این شهید ا و المقام صبح

امروز از محل مدرسه علمیه عالی نواب واقع در ابتدای خیابان شیرازی به سمت حرم مطهر

رضی تشییع و در گلزار شهدای بهشت رضا(ع) به خاک سپرده می شود. حجت الاسلام

یوسف شریف زاده، مسئول اداره امور ایثارگران معاونت فرهنگی اجتماعی حوزه علمیه

خراسان درباره این شهید گفت:حجت الاسلام شهید میرزا محمود تقی پوری یکی از رزمندگان

ایرانی لشکر فاطمیون بود که در سوریه به شهادت رسید. این شهید اربعین، بیست و نهمین

روحانی جهادگر مدافع حرم بود که چندی پیش با نام جهادی «ابوقاسم» برای دفاع از حریم

اهل بیت(ع) راهی سوریه شد و دروزاربعین حضرت ایا بعدا...الحسین(ع) در دفاع از حریم

اهل بیت(ع) و در سومین دوره اعزام خود، در سوریه توسط تروریست های تکفیری به درجه

رفیع شهادت رسید. این شهید از روحانیون حوزه علمیه خراسان بود که در مدارس علمیه امام

محمد باقر(ع)، سیادت و جعفری(ع) مشهد تحصیل و سپس به حوزه علمیه هجرت کرد.

وی عضو شورای مرکزی موسسه بلاغ مبین، اعضای اصلی تشکیل دهنده موسسه فرهنگی

ورزشی عالیان و مسئول گروه جهادی طراوت ماندگار بود و به عنوان بسیجی در گردان ۱۰۲

حضرت معصومه(س) و تیپ مستقل ۸۳ امام جعفر صادق عضویت داشت. در آخرین دست

نوشته به جا مانده از این شهید عزیز مدافع حرم این چنین آمده است: خیلی زود دیگر بگرد

ملاقات خواهم کرد. یادتان نرود که ا...مع الصابرین. دوست ندارم در مرگ من لباس

عزایرتن و گریه وزاری کنید؛ خصوصا اگر خداوند توفیق شهادت در راه خودش را عطا کرد.



بزرگداشت اولین سالگرد شهیدان

جهانی و هریری فردا برگزار می شود

مراسم بزرگداشت اولین سالگرد شهیدان مدافع حرم، جواد جهانی و حسین هریری فردا بعد از نماز جمعه در مجتمع بنی فاطمه(س)

مشهد،پولوار احمدآباد) برگزار می شود. در این مراسم ابتدا ا...
دکتر مدنی سخنرانی می کندوحاج احمدواعظی وسید حجت بحر العلوم نیز

به ذکر مصیبت اهل بیت (ع)می پردازند.
همزمان جهانی وهریری سال قبل در شهر حلب سوریه در یک موقعیت انفجاری به شهادت رسیدند.

مهدی عسکری

info@khorasannews.com

انگار همین دیروز بود که مسجد المنتظر مملو از

جمعیتی شده بود که فوج فوج برای وداع با پیکرش

آمده بودند. هنوز صدای حاج «احمد واعظی» که

در فراق «آقا جواد» می خواند و جمعیت مشتاق

که عاشقانه می گریست در گوش ها مانده است.

نگاه بهت آلود «علی» به تابوت خونی پدر، لبخند

روزهای آخر بابا، عکس یادگاری اش در حالی که

دستی به نشانه خداحافظی دراز کرده بود و...چه

زود برگ های تقویم ورق خور دند و به یک سالگی

وداع با «جواد جهانی» رسیدیم؛ وداعی تلخ که

شیرینی شهادتش برای او مانده و تلخی فراقش

برای خانواده و دوستان و همکاران...

برای یادمان آخرین روزهای حضورش، سالگرد

شهادتش را بیهان می کنیم و با خانواده اش وعده

یک دیدار صمیمی را می گذاریم؛ وعده ای که

قرار است به خاطره گویی از حضور رهبر معظم

انقلاب در منزل این شهید عزیز برگذرد. از راه که

می رسم، بی اختیار چیزهایی را می ببینم که

هم کردام نام و نشانی از جواد آقا دارد. دور تا دور

خانه پر است از یادگاری هایی که از خود به جا

گذاشته و رفته، یادگاری هایی که معلوم است با

تکریم و احترام خاصی در میان اهالی خانه باقی

مانده است؛ گنجه ای که لباس رزم، نشان های

افتخار، انگشتها، بویتین و خیلی چیزهای دیگر،

دلبستگی ماندگاری برای پدر و مادر، همسر و

فرزندان ایجاد کرده است. روی دیوار ها عکس

های شهید و همرزمانش خود نمایی می کند؛

تصاویر حضور در جبهه حلب، چهره ای که در

تصویر جدی و آماده رزم است و در تصویر دیگری

انگار به مزاح و شوخی با همرزمان مشغول است.

عکس هایی که انگار هر کدام شان بویی از جدایی

و فراق دارد؛ جدایی از همسنگران، خانواده و

دوستان و پیوستن به مطلوبی که کیلومتر ها راه

پیمود تا صغیر گلوله را به جان بخرد و شهید دفاع

از حرم شود. با حضور مادر، پدر و همسر شهید

گفت و گو را آغاز می کنیم و در ادامه آقا جلال،

برادر شهید و «علی» پسر شهید هم به ما ملحق

می شوند. همسر شهید به مبله که آقا روی آن

نشسته بودند اشاره و از آن شب به یادماندنی این

گونه یاد می کند: آقا بابا همان لبخندی که همیشه

در دیوار با خانواده شهید اندراند، یکی یکی به همه

ما احوال پرس می کردند. از وضعیت درسی علی و

فاطمه پرسیدند و دلنگی های ما برای همسر و

گفتند راه شهداراهی روشن و خداپسندانه است.

حضور حضرت آقا هم چند نفر دیگر آمدند.

او ادامه می دهد: ساعت ۸ شب بود. در زدند و پسر

در را باز کرد. وقتی پرده پشت در ورودی به سیاط

کنار زده شد و دیدم به جای هممانی که نامش را

برده بودند، آقا تشریف آورده اند، برای یک لحظه

خشکمزد، باور نمی کردم، فکرش را هم نمی کردم

که بتوانم آقا را در خانه خودمان ببینم و بعد هم

نشانی غیر قابل توصیف سر ایاپیر را گرفت. کاملا

شوکه شده بودم اما خیلی زود خودم را پیدا کردم

و جلو رفتم. آقا را در آغوش گرفتم و ایشان هم با

ملاطفت دستی به سرم کشیدند و با لبخند از من

احوال پر سی کردند.

حاج آقا جهانی لبخندی می زد و ادامه می دهد:

آقا از کارم پرسیدند که گفتم شغلم بنایی است.

بعد گفتند اوضاع کار چطور است؟ من هم با خنده

گفتم: آقا خودتان که وضعیت کار و بازارها را

می دانید، ایشان هم لبخندی زدند.

خواب فاطمه

پدر شهید که با یادآوری این خاطره، خنده روی

لبش نشست، با همان خنده ادامه می دهد: دخترم

(اشاره می کند به عروستش) خاطره ای شنیدنی از

زبان نوه ام درباره آمدن آقا دارد...

همسر شهید می گوید: به آقا گفتم دیشب دخترم

فاطمه خواب دیده به اتفاق همسر به دعای ندبه

رفته و در آن جلسه شما را دیده است. همسر

در آن مجلس به سراغ شما آمده و بعد از دخترم

خواسته به طرف شما بیاید و با شما صحبت کند.

بعد هم که گفت و گویشان تمام شده به دخترم

گفته بود دیدی به قولم عمل کردم و گفتم آقا به

دیدارتان می آید...

او ادامه می دهد: به حضرت آقا گفتم دعا کنید ما

هم به فیض شهادت نائل شویم و ایشان گفتند ادامه

دادن راه شهید هم امری واجب است. نمی شود

بگویم همه ما باید شهید بشویم، خیلی از ما باید

بمانیم و راه شهید و شهدا را ادامه بدهیم.

انگشتی که آقا به ما هدیه دادند

از همسر شهید جهانی ماجرای انگشتی را که او

به آقا هدیه دادند سوال می کنم. نگاهی به گنجیه

یادگاری های «آقا جواد» می اندازد و می گوید:

همسر چند انگشت داشت که هر کدام را به دلیلی

به انگشتانش می کرد. خیلی هم انگشت هایش را

دوست داشت و به این گفته بزرگان اعتقاد داشت

که انگشتی پدر به پسر می رسد.

او ادامه می دهد: حتی وقتی هم در جبهه حلب

بود، انگشت هایش را از انگشتانش در نمی آورد.

روز قبل از شهادتش یکی از همرزمانش گفته بود

جواد جان شما که چند تا انگشت به دست داری،

یکی از این ها را به من بده. آقا جواد هم با وجوداین

که آدم خوش مشرب و سخاوتمندی بود شهید بود

هر کدام از این انگشت ها یک دعای مخصوص دارد

و من هم با هدف خاصی آن را به انگشتانم می کنم.

حالا نگاه همسر و مادر شهید به هم گره خورده.

همسر جواد آقا سیی به حسرت تکان می دهد و

حرف هایش را این گونه ادامه می دهد: همرز

جواد آقا که خیلی مایل بود یکی از انگشت های

همسر را داشته باشد به او می گوید شرط می

بندم تو فردا شهید می شوی. اگر شهید شدی

حاضری یکی از انگشت هایت را به من بدهی؟ و

جواد آقا هم جواب داده بود اگر من فردا شهید شدم

یکی از انگشت هایم مال تو...

برای لحظاتی سکوت میان ما حکمفرما می شود،

لحظاتی که به کندی می گذرد و دوباره با صدای

همسر جواد آقا می شکند: فردای آن روز جواد

آقا شهید شد. وقتی پیکرش را آوردند، همرزمش

ماجرای تعریف کرد و گفت با اجازه شما من یکی از

انگشت هایش را نگه داشتم برای خودم...

همسر شهید دوباره به گنجیه یادگاری های جواد آقا

نگاه می کند و می گوید: آقا که تشریف آوردند،

زمان رفتن شان یکی از انگشت های جواد آقا به

که خیلی دوست داشتیم به ایشان دادم و گفتم

این یادگاری را از ما داشته باشید و اگر برایتان

رحمتی نیست، یک یادگاری هم به ما بدهید.

آقا هم انگشتش را گرفتند، برای دقایقی خوب به

انگشتش نگریستند و دعایی را زیر لب زمزمه کردند.

بعد انگشتش را به من دادند و گفتند: این انگشت

چون یادگاری شهید است قدر و ارزش زیادی دارد.

من این هدیه را از شما قبول کردم و حالا همین

را به من برگردانند. وقتی هم که می خواستند

بروند نگاهی به گنجیه یادگاری های شهید کردند

و گفتند: خانم، لطف کنید این انگشت را بگذارید

همین جاسر جایش...

خدمت که «جواد آقا» به اسلام کرد

پدر شهید جرعه ای چای می نوشد و می گوید:

به آقا درباره وصیت پسرم گفتم؛ این که جواد

آقا گفته بود من در دوران زندگی ام نتوانستم به

اسلام و کشور خدمت کنم. گفتم حاج آقا پسر

دوست داشت بعد از مرگش هم مفید باشد، این

بود که گفته بود اگر شهادت قسمتم شد چون

در زمان حیاتم نتوانستم در راه اسلام خدمتی

بکنم، خواهش می کنم پیکر من را در کوهستان

پارک خورشید دفن کنید تا کاری فرهنگی انجام

شده باشد.

او ادامه می دهد: آقا خیلی با دقت به حرف های

من گوش می دادند و من هم گفتم پسرم گفته بود

پیکر مرا در این پارک به خاک بسپارید تا شاید اگر

دختری یا خانمی بد حجاب از آن جا عبور کرد، به

حرمت خون یک شهید حجابش را حفظ کند و اگر

خدا خواست به راه درست هدایت شود. جواد

گفته بود اگر فقط یک نفر هم به خاطر خاک شدن

من در آن منطقه به راه بیاید، برای من کافی است.

این بار نگاه همسر و پدر شهید جهانی به هم گره

می خورد، انگار باید قصه این آرزوی محقق شده از

زبان همسر شهید بیان شود: دختر جوانی بود که

وضعیت حجاب خوبی نداشت و درست به خاطر

مزار همسر در کوهستان پارک خورشید تحت

تأثیر قرار گرفت و حالا مدت هاست که تغییر کرده

و جوان دیگری شده. نماز می خواند، اجابت دین

را انجام می دهد و در دوره های دعا و قرآن بیت

الشهادی که به نام شهید جهانی راه انداخته ایم

شرکت می کند. این اها را که به حضرت آقا گفتم

با لبخند و تکان دادن سر، تأیید فرمودند و گفتند:

چه کسی گفته این شهید در دنیا کاری برای

اسلام نکرده است، همین حضور پر بارش در

جنگ با دشمنان اسلام بسیار ارزشمند است و

قابل تحسین و این خودش خدمت بزرگی است

که آقا جواد برای اسلام انجام داد. باید به این

روحیه و این اقدام تحسین گفت. جبهه حلب هم

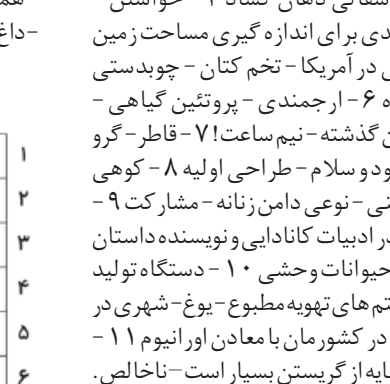
جبهه خاصی است که مردان کارآزموه و شجاع

می خواهد برای مبارزه با دشمن و همسر شما

هم از همان مردان شجاع بوده است. خوشا به

سعادت که داشت. بعد از شهادتش هم مثلاً اثر

و برکات فراوان بود.



طراح جدول: بیژن گورانی